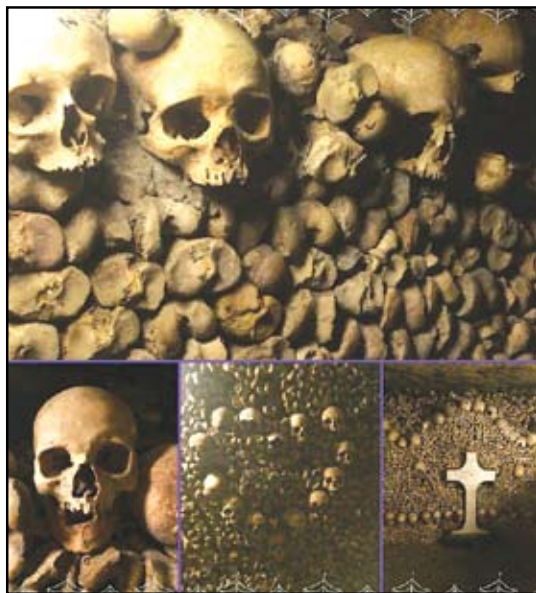


دخمه مردگان پاریس (Catacombes of Paris) - فرانسه

دخمه پاریس، یکی از جاذبه‌های ترسناک و زیرزمینی شهر پاریس با کلکسیونی از شش میلیون جسد است و طول این تونل زیر زمینی ۱۲ مایل بوده و دیواره‌های آن پوشیده از استخوانهای مردگان است. اما بزرگترین دخمه امانت مردگان در جایی در زیر شهر پاریس فرانسه قرار دارد جایی که بیش از شش میلیون اسکلت یا به روایتی دیگر ۱۲ میلیون اسکلت شهروندان

پاریس در تونل‌هایی زیرزمینی بیش از ۲ کیلومتر نگهداری می‌شود. این شهر زیر زمینی به شکل ربع انگیزی از استخوانهای مردگان تقسیم بندی شده است. باستان شناسان تاکنون تشخیص داده‌اند که تعدادی از این استخوانها به قرن هفدهم میلادی تعلق داشته و برخی دیگر، سربازان فرانسوی بودند که در جنگ جهانی دوم کشته شده و در این مکان دفن شده‌اند.



باستان شناسان، علت اینکه مردگان را به شکل مرسوم

دفن نکرده‌اند، به دلیل تعدد بسیار زیاد آنها اعلام کرده و معتقدند که در صورتی که هر یک از آنها دفن می‌شدند، اکنون پاریس به قبرستانی بیش شبیه نبود! اکنون این مکان تاریخی به شکل موزه‌ای برای بازدید عموم در آمده و یادآور رشادت و حماسه سربازان فرانسوی است. گردشگران زیادی به غرب پاریس می‌روند و از این دخمه دیدن می‌کنند. آنها برای بازدید از یک راه پله مارپیچ به طول ۱۹ متر عبور می‌کنند و به سوی تاریکی و سکوت وحشت آور که فقط صدای پای خود و همراهان که آمیخته با صدای آب فئات محلی است را می‌شنوند پیش می‌روند و بعد از عبور از این راهرو به در اصلی گورستان می‌رسند....

* زن غرق نشدنی

در تاریخ با فاصله اندک ۳ کشتی غرق شدند. تایتانیک، بریتانیک، المپیک و یولت جسوپ اما به عنوان مهماندار یا پرستار در هر ۳ کشتی حضور داشت و هر بار شاهد غرق شدنشان بود!



چند معمای مرموز و حل نشدنی جهان

* کتاب دست نویس وینیچ (Voynich manuscript)



کتاب وینیچ کتابی دست‌نویس متعلق به قرون وسطی است که مشخص نیست با چه خط و زبانی نوشته شده است. بیش از صد سال است که بسیاری از افراد در سرتاسر دنیا برای شکستن کد این دست‌نویس تلاش کردند ولی هیچکدام

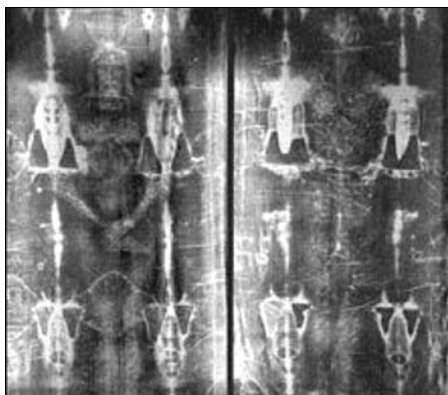
موفق به فهمیدن آن نشدند! تصویری که در ورقهای باقیمانده از این کتاب دیده می‌شود نشان می‌دهد که کتاب در زمینه داروسازی و درمان بیماری‌ها، ستاره‌شناسی و علوم رمز آمیز و پنهانی می‌باشد.

* کفن تورین (Shroud of Turin)

کفن تورین یک تکه پارچه کتان است که تصویر یک مرد در آن نقش بسته در حالی که به صلیب کشیده شده است. بیشتر کاتولیک‌ها معتقدند این پارچه، کفن عیسی مسیح می‌باشد. این کفن هم‌اکنون در کلیسای سنت جان در شهر تورین ایتالیا نگهداری می‌شود. با وجود بررسی‌های زیاد هنوز هیچ‌کس نتوانسته توضیح قابل قبولی بر چگونگی چاپ این تصویر ارائه دهد و تاکنون کسی قادر نبوده از روی آن کپی بردارد. آزمایشات رادیوکربن

نشان می‌دهد که این تکه پارچه متعلق به قرون وسطی است.

باستان‌شناسان معتقدند این پارچه در قرن چهارم هم وجود داشته، پارچه دیگری نیز موجود است که می‌گویند سر عیسی‌مسیح با آن پوشیده شده بود. پروفیسور مارک گاسکین پژوهشگر اسپانیایی در سال ۱۹۹۹ در مورد ارتباط این دو پارچه با یکدیگر تحقیقات مفصل علمی انجام داد. این تحقیقات که بر پایه تاریخ، آسیب‌شناسی، تجزیه



خون و لکه‌های روی پارچه‌ها انجام گرفته بود، نشان می‌داد هر دو پارچه در دو زمان مجزا ولی نزدیک به هم سر یک نفر را پوشانده بوده‌اند.

* کشتی ماری سلست (Mary Celeste)

کشتی ماری سلست در سال ۱۸۶۰ در "نوا اسکوتیا" به آب انداخته شد. نام اولیه این کشتی "آمازون" و طول آن ۱۰۳ فوت بود و ۲۸۰ تن وزن داشت. به مدت ده سال ماری سلست پشت سر هم گرفتار حوادث متعددی شد و این کشتی صاحبان مختلفی داشت تا این‌که سرانجام در یک حراجی در نیویورک به قیمت سه هزار دلار فروخته شد. صاحب جدید، تعمیرات اساسی روی آن انجام داد و با نام جدید "ماری سلست" آنرا به آب انداخت.

کاپیتان جدید بنجامین بریگر ۳۷ ساله بود که به همراه همسر و تنها دخترش و به اتفاق خدمه سوار کشتی شد و در نوامبر ۱۸۷۲ به سمت ایتالیا راه افتاد. هیچ یک از سرنشینان کشتی هرگز دوباره دیده نشدند. مدتی بعد کشتی سرگردان در اقیانوس پیدا شد و هیچ اثری از خدمه‌اش در آن دیده نمی‌شد ولی هیچ‌کس در آن نبود و تمام مدارک به جز گزارشات

روزانه کاپیتان ناپدید شده بود. اوایل سال ۱۸۷۳ دو قایق نجات در اسپانیا به ساحل نشستند. در یکی از آنها جسد یک نفر به همراه پرچم آمریکا بود و در دیگری جسد پنج نفر دیده می‌شد. برخی معتقدند این اجساد بقایای سرنشینان ماری سلست بودند ولی حقیقت این است که هویت این اجساد هیچ وقت کشف نشد.



باور نکردنی شما

سلام، دوست پدرم نقل می‌کرد که:

باغی داخل روستایی در قزوین داشتند. آنجا برای آبیاری کشاورزی باید در نوبت می‌ماندند.

من شب را در خانه‌ای که نزدیک باغمان بود و فقط برای آب دادن و مراقبت از باغ استفاده می‌کردیم، خوابیدم و متأسفانه در حیاط خانه خوابیدم، خانه هم قدیمی و تماماً چوبی بود.

ساعت تقریباً ۳ شب بود که دوستم امیر در خانه را زد.

درب را باز کردم، پس از سلام و احوال‌پرسی گفت: نوبت آب مزرعه شما و ما شده و با هم راه افتادیم.

در آن مسیر چندبار از من جلو زد که ناگهان عصبانی شدم و داد زدم: هی گوسفند این قدر جلوتر از من نرو!

وقتی برگشت دیدم که پاهایش شبیه به پاهای اسب شده، همچنین صورتش به طور عجیبی تاریک و ترسناک شده بود.

همان لحظه به دلیل ترس بسیار از خواب پریدم و خود را دقیقاً در همان مسیر که با امیر می‌رفتیم یافتیم!

زمانی که خانه را پیدا کردم، رو بروی درب خانه افتادم و از هوش رفتم.

ظاهراً پدرم نگران شده بود و به دنبال من می‌گشت. وقتی من را دید، با هم به خانه اصلی خودمان در شهر رفتیم..

زمانی که به هوش آمدم یک روز گذشته بود و ۳ روز تب و لرز داشتم. حتی هنوز که هنوز است گاهی خوابش را می‌بینم...

ایرج عظیمی از ساری